

سیاست گذاری راهبردی در مدیریت بحران امنیتی یمن

عباس مصلی نژاد*^۱

چکیده

برخی از پژوهشگران بر این اعتقادند که بحران یمن صرفاً تحت تأثیر نیروهای اجتماعی یا نقش آفرینی بازیگران منطقه‌ای همانند ایران و عربستان شکل گرفته است، اما واقعیت‌های راهبردی بیانگر آن است که آمریکا و رژیم صهیونیستی به‌عنوان دو بازیگر جهانی و نیروی منطقه‌ای، در روند شکل‌گیری بحران یمن و تشدید مرحله‌ای آن نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نموده‌اند. کارگزاران سیاست راهبردی آمریکا بر این باورند که اگر ایران در فضای منطقه‌ای با نشانه‌هایی از افزایش تعارض روبرو شود، در آن شرایط زمینه «فرسایش قدرت منطقه‌ای ایران» به‌وجود خواهد آمد. واکنش ۱۱ کشور اتحادیه عرب به‌رهبری عربستان و حمایت بازیگرانی همانند رژیم صهیونیستی، انگلستان و آمریکا نشان می‌دهد که مقابله با حوزه‌های اسلام‌گرایی در حال گسترش است. اگر عربستان با حمایت آمریکا و رژیم صهیونیستی زمینه‌ساز کودتا در مصر بود، چنین فرآیندی در مقابله با انقلاب مردم یمن و نقش انصارالله در آن معطوف به کاربرد نیروی نظامی بوده است به‌طورمثال همان‌گونه که قبل از اقدام عربستان در بحرین، وزیر دفاع آمریکا در منطقه حضور داشت، عملیات نظامی عربستان نیز به‌موازات حضور وزیر خارجه انگلیس در منطقه انجام گرفته است. پرسش اصلی مقاله آن است که: «سیاست گذاری امنیتی در فرآیند بحران یمن دارای چه ویژگی‌هایی می‌باشد؟» فرضیه مقاله بر این موضوع تأکید دارد که: «کنترل بحران امنیتی یمن که در آوریل ۲۰۱۵ گسترش یافت از طریق موازنه منطقه‌ای حاصل می‌گردد.» چارچوب نظری پژوهش معطوف به بهره‌گیری از «نظریه توازن منطقه‌ای در نظام‌های ناهمگون» و محیط‌های راهبردی آشوب‌ساز می‌باشد.

واژگان کلیدی: انصارالله، بحران راهبردی یمن، موازنه منطقه‌ای، سیاست گذاری امنیتی

۱- استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران

* نویسنده مسؤل، ایمیل: Mossalanejad@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۶/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۸/۱۸

فصلنامه سیاست جهانی، دوره چهارم شماره ۳ پاییز ۱۳۹۴، صص ۱۳۹-۱۰۹

مقدمه

بحران امنیتی یمن، ماهیت هویتی و ساختاری داشته است. رهبران سیاسی یمن در زمره مجموعه‌هایی محسوب می‌شوند که در ساختار دوقطبی و در قالب یمن جنوبی ایفای نقش می‌کردند. این افراد با استفاده از قابلیت‌های سیاسی لازم برای ایفای نقش راهبردی، توانستند موقعیت سیاسی خود را ۲۰ سال بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و تغییر در ساختار نظام جهانی، حفظ نمایند. بحران یمن در زمره فرآیندهایی محسوب می‌شود که باید آن را انعکاس فرسودگی حکومت و عدم گردش نخبگان در نظام سیاسی کشورهای در حال گذار دانست.

انحصار قدرت، سرکوب سیاسی و تلاش برای نشان دادن دموکراسی ظاهری، منجر به فساد گسترده در طبقه حاکمه یمن گردید. در چنین فرآیندی بود که بحران هویتی در پیوند با موضوعاتی از جمله ناکارآمدی ساختار سیاسی و مشکلات اقتصادی جامعه یمن شکل گرفت. در این کشور هیچگونه نشانه‌ای از گردش نخبگان و ایفای نقش نهادهای اجتماعی همانند احزاب سیاسی مشاهده نمی‌شود. علت اصلی نقش‌یابی گروه‌های هویتی به‌ویژه حوثی‌های یمن را باید تابعی از سازوکارهایی دانست که شرایط لازم برای گردش دموکراتیک نخبگان را به‌وجود آورد (Altman, 2015: 5). گردش نخبگان بدون توجه به موازنه‌گرایی منطقه‌ای حاصل نخواهد شد. بنابراین در این پژوهش دو متغیر اساسی تأثیرگذار در تحولات یمن یعنی «گردش نخبگان» و «موازنه‌گرایی منطقه‌ای» را باید به‌عنوان بخشی از سیاست امنیت منطقه‌ای ایران دانست. گروه‌های حوثی در این دوران توانستند موقعیت سیاسی خود را ارتقاء دهند اما یکجانبه‌گرایی می‌تواند مشکلات و مخاطرات امنیتی جدیدی را برای ثبات سیاسی یمن به‌وجود آورد. گروه‌های حوثی در روند تشکیل دولت نیازمند ثبات سیاسی می‌باشند و این روند ایجاب می‌کند که موازنه‌گرایی در قالب «اشباع ملت‌سازی» به‌وجود آید.

یمن در زمره کشورهایایی است که بعد از تحولات بیداری اسلامی و بهار عربی در وضعیت چالش‌های امنیتی تشدیدشونده قرار گرفتند. هرگونه امنیت‌سازی در چنین

کشورهایی، نیازمند آن است که چالش‌های فراوری ساختار سیاسی را کنترل نماید. مشکل اساسی یمن آن است که دولت‌های مؤثر در این کشورها شکل نگرفته و از سوی دیگر زمینه برای سازماندهی و اعمال قدرت وجود ندارد. طبیعی است که در چنین شرایطی چالش‌های امنیتی متوجه ساختار قدرت مرکز شود (Cordeman, 2015: 3). بخشی از چالش‌های یمن مربوط به فضای سیاسی و سنت‌های حکومتی دوران علی عبدالله صالح است. علی عبدالله صالح در روزهای بعد از تحولات بیداری اسلامی در یمن، روابط خود با عربستان را گسترش داد. ارتقاء الگوهای تعامل عربستان و یمن، چالش‌های امنیتی جدیدی برای منطقه به وجود آورد. بحران در آینده سیاسی یمن تابعی از سازوکارهای مقاومت نیروهای تأثیرپذیر از عربستان در محیط منطقه‌ای می‌باشد. محیطی که چالش‌های امنیتی را در فضای تشدید شونده قرار داده است.

برای حکومت علی عبدالله صالح در زمره رژیم‌های اقتدارگرای مبتنی بر تسلط حزب سیاسی محسوب می‌شود. اگرچه جامعه یمن از انعطاف‌پذیری قابل توجهی برخوردار است و غربی‌ها این کشور را به عنوان «اعراب شاد» می‌شناسند، اما واقعیت‌های راهبردی یمن تحت تأثیر «کنگره خلق ملی» براساس نشانه‌هایی از اقتدارگرایی حزبی و تثبیت حزب حاکم شکل گرفته است. یمن شاهد دوره طولانی از درگیری‌های داخلی خصوصاً در دهه‌های اخیر بوده است. به‌طور مثال تنها در قرن بیستم در دهه ۶۰، یمن برخوردهایی را بین ناصریست‌ها و سلطنت‌طلبان، در دهه ۷۰ میان ناسیونالیست‌ها و کمونیست‌ها، در دهه ۸۰ بین جناح‌های مختلف سیاسی در جنوب یمن و در دهه ۹۰ میان شمال و جنوب تجربه کرده است (کمجیان، ۱۳۷۷: ۱۵۸). با استمرار درگیری بین دسته‌ها و گروه‌های سیاسی و مذهبی، یمن در قرن ۲۱ هم آشوب زده و متلاطم است. از سوی دیگر، در فرآیند تحولات سیاسی جهان عرب موسوم به بیداری اسلامی، زمینه برای بازتولید نشانه‌های هویتی گروه‌های قبیله‌ای موسوم به حوثی‌ها فراهم گردید. با حضور نیروهای سیاسی و هویتی سلفی و تکفیری در یمن، بسیاری از تضادهای سیاسی علیه گروه‌های هویتی حوثی شکل

گرفت. چنین تضادهایی منجر به درگیری‌های گسترده‌ای در سال ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ گردیده است. این‌گونه درگیری‌ها، یمن را با نشانه‌هایی از جنگ داخلی روبرو نمود که ثبات و تعادل سیاسی کشور را در شرایط بحران و تهدید قرار داده است. روند تحولات سیاسی و هویتی منطقه در چارچوب بیداری اسلامی و بهار عربی، ابعاد تازه‌ای را به این موقعیت پیچیده افزوده است. جوانان یمنی با الهام از موفقیت‌های گروه‌های هویتی در سایر کشورهای عربی، از جمله تحولات سیاسی بحرین، عربستان، مصر و تونس درصدد برآمدند تا مطالبات سیاسی خود را در چارچوب مفاهیمی از جمله: آزادی، عدالت و منزلت اجتماعی پیگیری نمایند. چنین فرآیندی با واکنش گسترده حکومت علی عبدالله صالح روبرو شد. سرکوب گروه‌های اجتماعی و سیاسی، زمینه لازم برای ظهور فرآیندهای جدیدی از کنش راهبردی در یمن را به وجود آورد (Schmitz, 2011: 7).

در این دوران، رهیافت سیاسی حکومت معطوف به سرکوب گروه‌های اجتماعی بوده و در نتیجه چنین فرآیندی، زمینه برای شکل‌گیری الگوی معطوف به تغییر رژیم در بین گروه‌های معترض به وجود آمد. گروه‌های معترض که مخالف ساختار حکومتی علی عبدالله صالح بودند، از الگوی تجمع اعتراض آمیز استفاده کردند. آنان به‌عنوان کنش سیاسی جامعه یمن در بسیاری از خیابان‌های شهرهای مهم و تأثیرگذار، گردهم آمدند. گردهمایی جمعیت جوان در «میدان التغيير صنعاً» را باید واکنشی به ناکامی گروه‌های سیاسی رقیب و حزب مسلط در یمن دانست. فرآیند گسترش اعتراضات در شرایطی ایجاد شد که مؤلفه‌های هویتی، چاشنی انتظارات اجتماعی در قالب اصلاحات سیاسی و ساختاری گردید.

در شرایطی که کشور به آرامی به سمت بی‌ثباتی می‌رفت، مردم یمن که به خیابانها کشیده شده بودند، نه تنها خواستار تغییرات سیاسی و اصلاحات در ساختار قدرت بودند، بلکه تلاش داشتند تا شکل جدیدی از فرآیند تغییر سیاسی را ایجاد نمایند. علی عبدالله صالح به عنوان رئیس‌جمهور، تمایل چندانی برای تغییر در فرآیندهای ساختار سیاسی نشان نمی‌داد و تلاش داشت تا فرآیند انتظارات

تشدیدشونده جامعه را کنترل نماید. گروه‌های معترض هیچگونه اعتمادی به وعده‌های سیاسی علی عبدالله صالح نداشتند. آنان خواستار تجدید نظر تمام عیار در سیستم سیاسی بودند. تفاوت در انتظارات گروه‌های سیاسی با رویکرد دولتی منجر به افزایش تضادهای سیاسی در یمن گردید. فرآیند بیداری اسلامی و بهار عربی در یمن، هم فرصت و هم خطر را برای ثبات سیاسی و دغدغه‌های راهبردی کشور به وجود آورده است. جنبش مسالمت آمیز گروه‌های اجتماعی یمن می‌توانست فرصت مناسب و مؤثری را در جهت دگرگون سازی سیستمی ناکارآمد فراهم سازد. در ارتباط با کشوری که گرفتار جنگ داخلی است، احتمال شکست دولت و گسترش جنگ داخلی تمام عیار قابل تصور است (Kassinoff, 2011: 2).

در چنین فرآیندی، بازیگران داخلی یمن به موازات کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ از «الگوی مصالحه سیاسی» برای جابجایی در قدرت استفاده کردند. یکی از سازوکارهای مدیریت بحران در فرآیند گسترش بی ثباتی امنیتی توافق سه سطح بازیگران می‌باشد. در این فرآیند، ایالات متحده به این جمع بندی رسید که گسترش بی ثباتی در یمن زمینه افزایش قدرت طالبان و گروه‌های تکفیری تحت حمایت عربستان را امکان پذیر می‌سازد و به همین دلیل می‌توان نشانه‌هایی از اراده سیاسی ایالات متحده برای مدیریت بحران در جهت ایجاد ثبات سیاسی در یمن را مشاهده کرد.

تحولات یمن را می‌توان براساس نقش نیروهای اجتماعی در شکل گیری و گسترش بحران‌های امنیتی تحلیل نمود. فرآیند مدیریت بحران یمن در شرایطی انجام گرفت که ضرورت‌هایی از جمله: ثبات و تحول، پیشرفت و توسعه به عنوان مهمترین نگرانی امنیتی و راهبردی ایالات متحده محسوب می‌شد. عربستان سعودی در صدد بود تا زمینه سرکوب گروه‌های معترض را فراهم سازد و بدین منظور از الگوی بحرین برای کنترل ثبات سیاسی در یمن استفاده کرد.

با توجه به چنین فرآیندی، مهمترین پرسش‌های این پژوهش را می‌توان در ارتباط با چگونگی شکل گیری، فرآیند مدیریت بحران و همچنین ابزارهای به کار گرفته در

مدیریت بحران یمن مورد توجه قرار داد. نیروهای هویتی در یمن تحت تأثیر سال‌های طولانی فشار سیاسی و محدودیت‌های ایدئولوژیک قرار داشته و به همین دلیل از انگیزه محدودی برای مشارکت در قدرت با سایر گروه‌ها برخوردارند. در تبیین این پژوهش سه پرسش اصلی وجود خواهد داشت.

پرسش نخست مربوط به: «دلایل شکل‌گیری بحران اجتماعی و ظهور بیداری اسلامی در یمن می‌باشد.» سؤال دوم مربوط به: «تأثیر بیداری اسلامی خاورمیانه بر بحران‌های سیاسی و اجتماعی یمن خواهد بود.» پرسش سوم مربوط به: «چگونگی و سازوکارهای مدیریت بحران اجتماعی و امنیتی یمن می‌باشد.» هدف اصلی این پژوهش آن است که روندهای شکل‌گیری، گسترش و مدیریت بحران سیاسی در یمن در چارچوب سه پرسش یاد شده تبیین گردد.

تبیین پژوهش بر اساس متغیرهای دخیل انجام می‌گیرد. متغیرهای پژوهش مربوط به موضوعاتی از جمله: «بیداری اسلامی در خاورمیانه»، «ساختار قدرت سیاسی و اجتماعی در یمن»، «بازیگران تأثیرگذار در ساختار سیاسی یمن» و «سازوکارهای مدیریت بحران در یمن» می‌باشد. هریک از مولفه‌های یاد شده را باید به عنوان بخشی از متغیرهای دخیل در پژوهش دانست. شکل‌بندی‌های ساختار سستی با ماهیت اقتدارگرایی سیاسی علی عبدالله صالح در یمن منجر به شکل‌گیری اعتراضات اجتماعی گردیده است. در این فرآیند، ایالات متحده از الگوی جابجایی قدرت و روند تغییرات کم‌دامنه در ساختار سیاسی یمن برای کنترل جنگ داخلی استفاده نمود. با توجه به چنین فرآیندی، فرضیه پژوهش بر این موضوع تأکید دارد که: «الگوی مدیریت بحران در یمن براساس موقعیت ژئوپلیتیکی این کشور و ارتباط آن برای ایجاد ثبات و تعادل قدرت انجام گرفته است.»

۱. چارچوب نظری پژوهش

تبیین تحولات سیاسی یمن تحت تأثیر نیروهای اجتماعی نهفته انجام می‌گیرد. گروه‌های قومی، مجموعه‌های مذهبی و نیروهای اجتماعی از جایگاه ویژه‌ای برای تأثیرگذاری بر معادله قدرت در یمن برخوردارند. به هر میزان نیروهای اجتماعی یمن

از تحرک بیشتری برخوردار باشند، زمینه برای ظهور تحولات سیاسی و امنیتی فراگیرتری ایجاد خواهد شد. با توجه به چنین فرآیندی، می‌توان از «رهیافت تعامل سه جانبه پویا» به عنوان چارچوب نظری پژوهش استفاده نمود.

شاخص‌های تحلیلی رهیافت تعامل سه جانبه پویا، این موضوع را مورد توجه و تأکید قرار می‌دهد که دگرگونی‌های سیاسی در یمن و سازوکارهای مدیریت بحران در این کشور تحت تأثیر مولفه‌های اجتماعی، ساختار داخلی، نظام منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل قرار دارد. هریک از مولفه‌های یاد شده به عنوان بخشی از فرآیند شکل‌گیری بحران اجتماعی و مدیریت در یمن تلقی می‌گردد. ولذا می‌توان فرآیندی را مورد ملاحظه قرار داد که به موجب آن نیروهای اجتماعی یمن، اهداف سیاسی خود را در قالب ضرورت‌های ثبات سیاسی، امنیت منطقه‌ای و نشانه‌های کنش راهبردی قدرت‌های بزرگ پیگیری می‌نمایند. (رمضانی، ۱۳۸۰: ۶۸)

در این پژوهش از روش توصیفی - تحلیلی استفاده می‌شود. روش توصیفی - تحلیلی بر تبیین متغیرهای دخیل در فرآیند شکل‌گیری بحران اجتماعی و جنگ داخلی در یمن تأکید دارد. از سوی دیگر، می‌توان فرآیندی را مورد ملاحظه قرار داد که هریک از نشانه‌های اجتماعی به گونه‌ای تدریجی بر فرآیند کنش سیاسی، ثبات اجتماعی و نظم امنیتی یمن تأثیرگذار می‌باشد. به این ترتیب، روش توصیفی به تبیین فرآیندهای تحول در یمن پرداخته و روش تحلیلی نیز بر سنجش میزان اثرگذاری هریک از مولفه‌های اجتماعی، ساختاری، منطقه‌ای و بین‌المللی بر شکل‌گیری بحران یمن و فرآیندهای مدیریت بحران در یمن تأکید دارد (سلطانی‌فر، ۱۳۸۶: ۲۵).

۲. فرآیند ظهور و گسترش بحران امنیتی یمن

بحران یمن بازتاب واقعیت‌های بحران‌ساز در مناطق ژئوپلیتیکی خاورمیانه و آسیای جنوب غربی محسوب می‌شود. جنگ داخلی یمن نشانه‌هایی از ارتقاء سطح بحران‌های منطقه‌ای از «منازعه کم‌شدت» با الگوی نیابتی به «منازعه پرشدت» با الگوی «مداخله‌گرایی راهبردی منطقه‌ای» می‌باشد. ارزیابی روندهای گسترش بحران یمن با واقعیت‌های تشدید بحران در سوریه، عراق و لبنان پیوند یافته است. براساس

چنین رویکردی است که در فرآیند هویت‌یابی گروه‌های حوثی در یمن، شرایط برای گسترش درگیری‌های سیاسی و تبدیل آن به سازوکارهای جدیدی از بحران، مقاومت، جنگ داخلی و مداخله منطقه‌ای را اجتناب‌ناپذیر ساخته است.

کشورهای عربستان، قطر، ترکیه و مصر را باید به‌عنوان اصلی‌ترین بازیگران آشکار بحران‌ساز در محیط منطقه‌ای دانست. طبیعی است که در این فرآیند، مقامات رژیم صهیونیستی نقش پنهانی در تشدید بحران را ایفا می‌نماید. واقعیت‌های راهبردی یمن نشان می‌دهد که سازوکارهای مدیریت بحران، مصالحه‌گرایی منطقه‌ای و موازنه‌گرایی برای نیل به تعادل امنیتی و راهبردی، انجام نشده است. سخنرانی رجب طیب اردوغان در مقابله با ایران را می‌توان نقطه آغازین منازعه‌ای دانست که بیشترین سود اقتصادی آن را ترکیه و بیشترین مزایای راهبردی آن را رژیم صهیونیستی به دست می‌آورد. گسترش بحران در یمن، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر به رویارویی نیروهای نظامی کشورهای منطقه‌ای منجر خواهد شد (Altman, 2015: 4).

در عملیات نظامی عربستان در یمن که از ۲۵ مارس ۲۰۱۵ آغاز شد، می‌توان نشانه‌هایی از چندجانبه‌گرایی راهبردی علیه گروه‌های حوثی را مشاهده نمود. جنگ علیه حوثی‌ها در یمن را می‌توان اولین تصمیم‌گیری راهبردی ملک سلمان در مقابله با بحران‌های منطقه‌ای دانست. مشارکت در چنین جنگ‌هایی، اعتبار راهبردی ملک سلمان را ارتقاء می‌دهد. سلمان همان اقدامی را در یمن انجام داد که چهار سال قبل ملک عبدالله در مقابله با شیعیان بحرین به انجام رساند.

الگوی راهبردی عربستان، مقابله پرشدت در برابر تهدیدهای کم‌دامنه می‌باشد. آغاز جنگ در یمن، مخاطرات امنیتی در محیط منطقه‌ای را افزایش می‌دهد، زیرا اگر ایران به کنترل سیاست در یمن مبادرت نماید، قادر خواهد بود تا به موازات کنترل تنگه هرمز مبادرت به کنترل باب‌المندب- تنگه‌ای که آسیا و آفریقا از یکدیگر جدا کرده و به‌عنوان یکی از مراکز اصلی انتقال انرژی جهانی محسوب می‌شود - نماید. مهم‌ترین پرسش در این شرایط، معطوف به چگونگی پاسخگویی در قبال تشدید بحران امنیتی، راهبردی و ژئوپلیتیکی در یمن است (Barakat, 2015: 2).

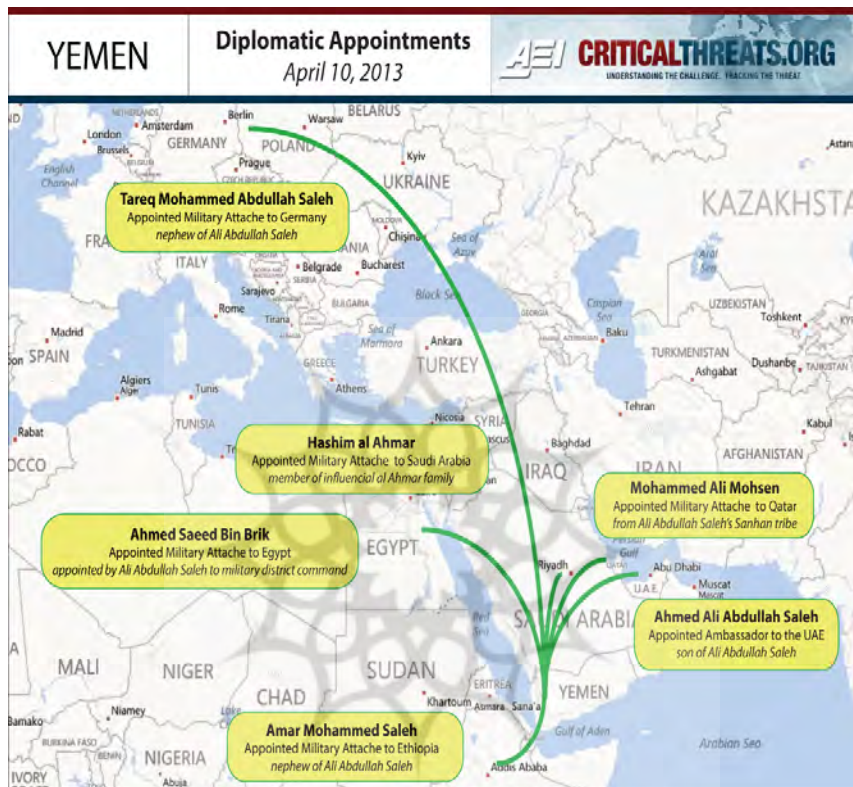
۳. شکل‌بندی ژئوپلیتیکی و ماهیت بحران امنیتی یمن

شکل‌بندی‌های جغرافیایی یمن با نشانه‌هایی از فرهنگ سیاسی و قبیله‌ای این کشور در هم تنیده شده است. در بین واحدهای سیاسی آسیای جنوب غربی، تداخل فرهنگ‌ها و شکل‌بندی‌های هنجاری در یمن بیش از هر کشور دیگری می‌باشد. نشانه‌هایی از پیوستار جغرافیایی مربوط به فرهنگ شیعی را می‌توان از امتداد عمان تا مناطق کوهستانی یمن مشاهده نمود. از سوی دیگر، این کشور در جنوب شبه جزیره عربستان قرار گرفته است و به این ترتیب در عصر تضادهای فرهنگی و ژئوپلیتیکی می‌توان نشانه‌هایی از تداخل فرهنگی و هویتی را در این کشور مشاهده کرد.

بحران امنیتی یمن ماهیت ژئوپلیتیکی، هویتی و ساختاری دارد. انصارالله با رویکرد ایدئولوژیک به‌عنوان نیروی انقلابی یمن تلقی می‌شود. رقابت‌های نهفته بازیگران منطقه‌ای در بحران یمن منعکس می‌شود، این در حالیست که ریشه‌های تاریخی بحران امنیتی یمن ماهیت درون‌ساختاری دارد. بخش قابل‌توجهی از زیرساخت‌های بحران امنیتی یمن ناشی از فرسودگی ساخت حکومتی و عدم گردش نخبگان در کشورهای در حال گذار است. گروه‌های هویتی متعارض همانند حوثی‌ها و القاعده در محیط سیاسی یمن از جایگاه اجتماعی برخوردار بوده و زمینه‌های نقش‌یابی و مداخله بازیگران منطقه‌ای در تحولات سیاسی را به‌وجود آورده است. ادامه بحران به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر منجر به نقش‌یابی بازیگران منطقه‌ای و تشدید بحران در یمن گردیده است (Barakat, 2015: 3).

در مرحله اول از منازعه سیاسی، نشانه‌هایی از تضاد نیروهای هویتی علیه ساختار حکومتی مشاهده می‌شود که سبب تشدید بحران در یمن شده و جنگ داخلی، ثبات و تعادل سیاسی کشور را در شرایط بحران و تهدید قرار داده است. در نقشه شماره ۱ می‌توان اولین مرحله آرایش منازعه در یمن را در شرایطی که کشور به آرامی به سمت بی‌ثباتی می‌رفت، مشاهده کرد. شش گروه قومی و هویتی در روند بی‌ثباتی یمن مشارکت داشتند. همانگونه که در نقشه مشاهده می‌شود، هر یک از گروه‌های اجتماعی تحت تأثیر بازیگران منطقه‌ای به‌ویژه عربستان و مصر ایفای نقش می‌نمایند.

در این فرآیند، عربستان بیشترین نقش سیاسی و راهبردی را ایفا نموده است. چنین نقشی به گونه پایان‌ناپذیر ادامه یافته، زیرا مؤلفه‌های هویتی و ژئوپلیتیکی در این فرآیند تأثیر قابل توجهی داشته‌اند (Cordesman, 2015: 4).



نقشه شماره ۱ - اولین مرحله آرایش منازعه نظامی و امنیتی در یمن

در مرحله دوم، مردم یمن که به خیابان‌ها کشیده شده بودند، نه تنها خواستار تغییرات سیاسی و اصلاحات در ساختار قدرت بودند، بلکه تلاش داشتند تا شکل جدیدی از فرآیند تغییر سیاسی را ایجاد نمایند. در این دوران، عربستان سعودی در صدد بود تا زمینه سرکوب گروه‌های معترض را فراهم سازد. عربستان از الگوی بحرین برای کنترل ثبات سیاسی در یمن استفاده نمود. به همین دلیل است که بعد از تشدید بحران از نیروی نظامی و یگان‌های عملیاتی علیه گروه‌های اجتماعی و هویتی حوثی در یمن استفاده نموده است.

کشور یمن به لحاظ ژئوپلیتیکی از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار است. شیعیان حوثی و سنی‌های شافعی به عنوان مهمترین گروه‌های مذهبی یمن محسوب می‌شوند. در روند جنگ ۱۹۷۳، کشور یمن در هماهنگی با قاهره، تنگه باب‌المندب را به روی کشتی‌ها و تسلیحات رژیم صهیونیستی مسدود نمود و از این طریق به نحو قابل توجهی، قابلیت ارتش کشور متخاصم برای مقابله با واحدهای عربی را بی‌اثر ساخت.

شیعیان حوثی عمدتاً در مناطق شمال و شمال شرق یمن و شافعی مذهب‌ها عمدتاً در مناطق جنوبی و غرب سکونت دارند. به این ترتیب، یمن به دو بخش یمن سفلی که مذهب شافعی در آن رایج است و یمن علیا که اهالی آن عمدتاً در زمره شیعیان حوثی هستند، از یکدیگر تفکیک می‌شوند. علاوه بر گروه‌های مذهبی یاد شده می‌توان برخی از پیروان فرقه اسماعیلیه، شیعیان ۱۲ امامی، مسیحیان، یهودیان و هندوها نیز در این کشور زندگی می‌کنند. علت تجمع فرقه‌های مذهبی مختلف را باید در ویژگی‌های ژئوپلیتیکی و ساختار راهبردی یمن دانست (Pollack, 2015: 7).

یکی دیگر از مهم‌ترین چالش‌های امنیتی - سیاسی حکومت علی عبدالله صالح در دهه اول قرن ۲۱ که اوضاع یمن را پیچیده‌تر کرده است، جنبش حوثی می‌باشد. حوثی‌ها از سابقه کنش انقلابی براساس نشانه‌های هویتی برخوردارند و از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۲ شش بار با دولت یمن وارد جنگ شده‌اند. رهبر معنوی آنان «بدرالدین الحوثی» یکی از علمای شاخص با رویکرد مذهبی بود و فرزندان وی نقش رهبری سیاسی و نظامی حوثی‌ها را برای مقابله با حکومت علی عبدالله صالح و تبعیض گسترده اقتصادی در کشور بر عهده دارند.

از دیگر ویژگی‌های جامعه یمن که هر ناظری را شگفت‌زده می‌کند، حجم بالای تسلیحات نظامی در میان مردم و قبایل کشور است. گفته می‌شود حمل اسلحه در این کشور آزاد است به طوری که بیش از ۶۰ میلیون قبضه اسلحه در یمن و در میان مردم وجود دارد. شکاف‌های متعدد اجتماعی از یک سو و مسلح بودن مردم و قبایل کشور از سوی دیگر، شکل‌گیری جنگ‌های داخلی و منازعات دامنه‌دار را در یمن

محتمل ساخته است. به دلیل مسلح بودن گروه‌های اجتماعی، عربستان از کاربرد نیروی زمینی خودداری کرده است (Cordesman, 2015: 5).

برگزاری اجلاس‌یه شرم‌الشیخ اتحادیه عرب در مصر، زمینه‌های تصمیم‌گیری درباره تداوم نقش‌یابی عربستان و مصر در بحران یمن را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. در نقشه شماره ۲ می‌توان حوزه‌های اتصال ژئوپلیتیکی یمن با سایر کشورها را مشاهده کرد. اتصال خطوط سرزمینی یمن و عربستان، نگرانی‌های راهبردی ریاض در روند تحولات سیاسی و امنیتی یمن را افزایش می‌دهد. همجواری یمن با جیبوتی، سومالی، اریتره، اتیوپی، سودان و مصر را باید در زمره عوامل و موضوعاتی دانست که اهمیت ژئوپلیتیکی یمن در روند رقابت بازیگران منطقه‌ای همانند ایران، عربستان، مصر و ترکیه را افزایش داده است (Pollack, 2015: 3).



نقشه شماره ۲ - شکل‌بندی ژئوپلیتیکی و مطلوبیت راهبردی یمن در محیط منطقه‌ای

یمن از لحاظ قابلیت‌های جغرافیایی در شرایطی قرار گرفته که امکان نظارت بر تنگه باب‌المندب را دارا می‌باشد. این تنگه محوریت عبور و انتقال انرژی را دارا بوده و

از زمان حضور پرتغالی‌ها در منطقه به عنوان یکی از مراکز ژئوپلیتیکی محسوب می‌شود. علاوه بر موضوع انرژی، یمن از جایگاه محوری مؤثری در معادله قدرت نیز برخوردار است. در نقشه شماره ۳ می‌توان جایگاه ساختاری و منطقه‌ای یمن در تعامل با بازیگران محیط پیرامونی را ملاحظه کرد.

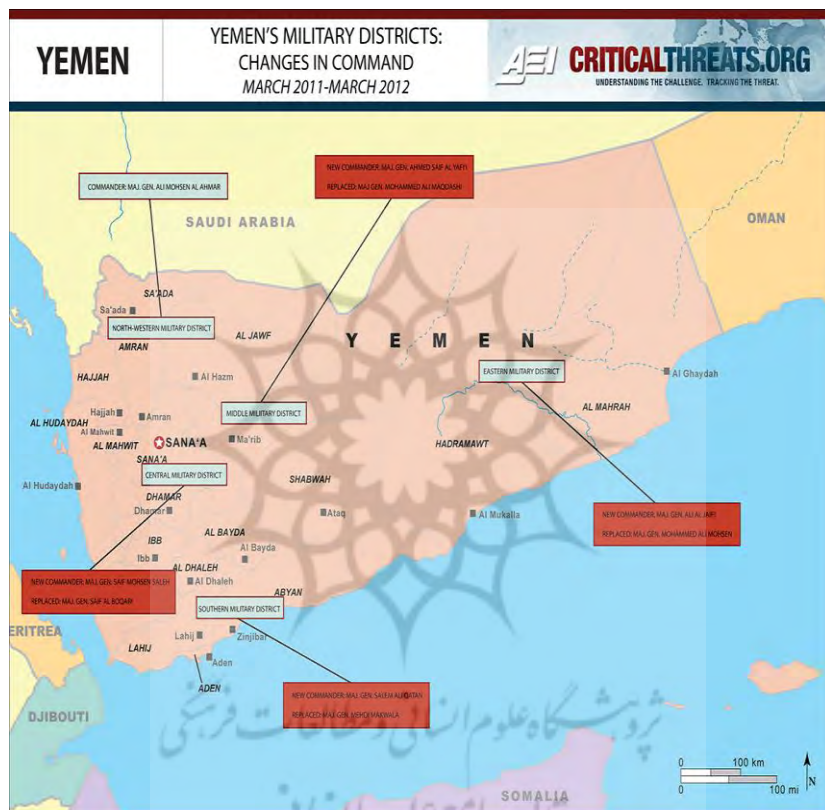


نقشه شماره ۳- موقعیت یمن در فضای ژئوپلیتیک منطقه‌ای و جغرافیای همجوار

۴. تبارشناسی نیروهای اجتماعی و گروه‌های مقاومت در یمن

بسیاری از پژوهشگران بر این اعتقادند که جریان فکری و گروه‌های قبیله‌ای حوثی از نظر فکری متأثر از انقلاب اسلامی ایران می‌باشند. به گونه‌ای که «حسین الحوثی» سردمدار مهم این جریان در سخنرانی‌های خود مدام بر براءت از مشرکین، روز قدس، لزوم مبارزه با استکبار و مبارزه با رژیم صهیونیستی سخن می‌گفت. یک شعار چهاربندی که توسط جوانان در حین سخنرانی‌های حسین الحوثی تکرار می‌شد، عبارت بود از الموت آمریکا، الموت الاسرائیل، اللعنه علی اليهود، النصر الاسلام (Cordesman, 2015: 4). بیان چنین مفاهیمی به منزله تهدید علیه حکومت علی عبدالله صالح و گروه‌های سلفی متحد عربستان در یمن تلقی می‌شد. نگرش

حسین الحوثی معطوف به قداست بخشیدن به نقش سیاسی جمهوری اسلامی در محیط منطقه ای می باشد. نامبرده در تمام سخنرانی های خود از امام خمینی، روز قدس، روز عاشورا، امام علی (ع) و مبانی شیعی و انقلابی سخن می گفت و از آنها دفاع می کرد. او از سال های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ به تدریج نیروهای جوان با گرایشات مذهبی و آرمان های شیعی در منطقه را سازماندهی کرد (Cordesman, 2015: 5).

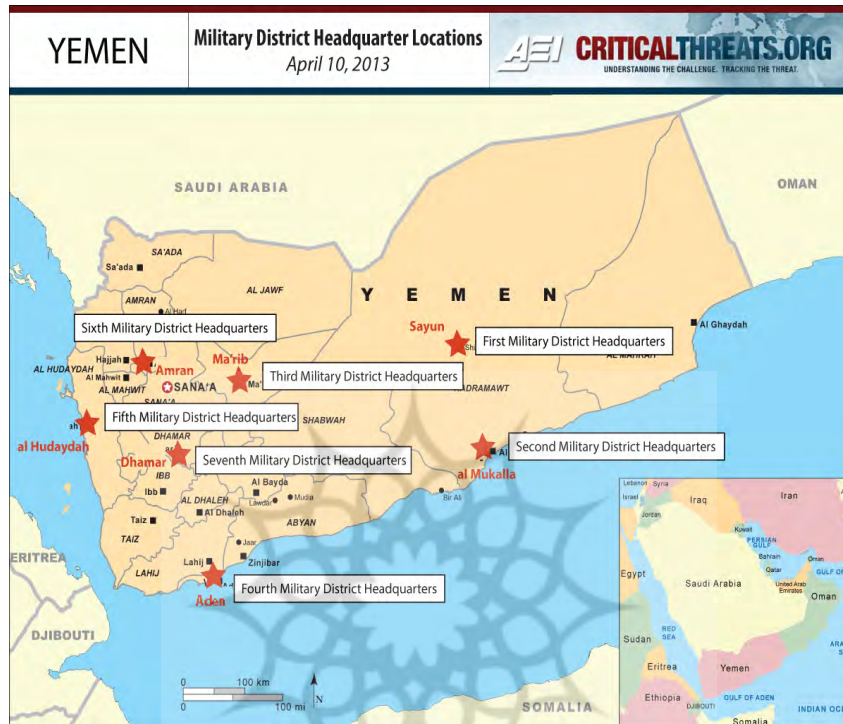


نقشه شماره ۴ - رابطه پایگاه های نظامی حکومت با جغرافیای مقاومت در یمن

چنین گروه هایی از آمادگی لازم برای مقابله با عربستان برخوردارند، اما واقعیت های محیط منطقه ای یمن نشان می دهد که پراکنده شدن تحرک راهبردی ایران، آسیب های امنیتی بیشتری برای اهداف ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران را به وجود می آورد. سقوط شهر ادلب در سوریه در ۲۷ مارس ۲۰۱۵ را می توان نمادی از تحرک عملیاتی گروه هایی دانست که جنگ نیابتی عربستان در منطقه را سازماندهی می کنند. از سوی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دیگر تقویت نیروی نظامی و ارتش یمن در کوتاه مدت امکان پذیر نمی باشد. نقشه شماره ۴ نشان می دهد که پایگاه های نظامی یمن دارای چه ویژگی هایی می باشند.



نقشه شماره ۵ - شکل بندی های ساختار دفاعی و مراکز فرماندهی نظامی یمن

واقعیت آن است که ارتش یمن در کوتاه مدت قادر به مقابله با پیکربندی نظامی کشورهای عربستان و مصر نخواهد بود. در این شرایط، مشکلات امنیتی بیشتری برای جنبش مقاومت اجتماعی ایجاد می شود. در نقشه شماره ۵ می توان بخش دیگری از واقعیت های راهبردی ارتش و نیروی نظامی یمن را مورد محاسبه قرار داد. ارتش یمن دارای ۸ فرماندهی منطقه ای بوده که عمدتاً برای مقابله با نیروهای اجتماعی سازماندهی شده است. چنین نیروهایی امکان مقابله با یگان های عملیاتی و راهبردی مصر و عربستان را نخواهد داشت (Pollack, 2015: 4).

۵. تأثیر بحران هویتی بر گسترش جنگ‌های منطقه‌ای

هنگامی که درگیری آغازگر جنگ یا بی‌ثباتی در سطح منطقه می‌شود، خاورمیانه، ایالات متحده و متحدانش را با این چالش مواجه می‌سازد که می‌باید برای مقابله با تبعات ناشی از سرایت جنگ داخلی مهیا شوند. اشتراکات اجتماعی و فرهنگی که عامل پیوند دولت‌های منطقه‌ای است در روند اشاعه دموکراسی نتایج مثبتی به همراه نخواهد داشت. شروع جنگ داخلی در سال ۱۹۷۵ در لبنان، منجر به مداخله رژیم صهیونیستی، عراق، ایران و سوریه شد و نتیجه آن رشد تروریسم و مشکلات ناشی از آن بود. این امر زمینه‌های جنگ داخلی در سوریه و همچنین جنگ منطقه‌ای میان رژیم صهیونیستی و سوریه را فراهم نمود. جنگ داخلی عراق آغازگر جریان مهاجرت‌های گسترده و عامل بی‌ثباتی سیاسی در دولت‌های همسایه بود (Byman and Pollack, 2007: 17-59). مهاجرت غیرنظامیان بی گناه نمایانگر آن است که گروه‌های زیادی از مردم زندگی به کامشان تلخ شده و گزینه مناسبی برای گروه‌های مسلح آماده عضوگیری به منظور آغاز جنگ داخلی محسوب می‌شوند.

غالباً "تروریست‌ها در دولت‌هایی جایگاه یابی می‌کنند که به واسطه جنگ داخلی آسیب دیده‌اند. مثل همان کاری که القاعده در افغانستان انجام داد - به هر حال، جنگ داخلی گروه‌های تروریستی جدیدی را ایجاد می‌کند - حزب الله، فتح یاسر عرفات، حماس، گروه اسلامی آرم (گروه اسلامی مسلح) الجزایر و بیره‌های تامیل، همگی در نتیجه جنگ داخلی به وجود آمده‌اند. بسیاری از این گروه‌ها فعالیت‌شان را بر مبنای تمرکز روی اهداف محلی آغاز کردند اما به سوی حملات بین‌المللی تغییر جهت دادند - معمولاً علیه آنهایی که تروریست‌ها معتقد بودند که به دشمنان‌شان در راستای جنگ داخلی کمک می‌کنند (Pollack, 2015: 6).

۱-۵. نشانه‌شناسی بحران هویتی در تحولات سیاسی

در جهان اسلام، مبارزان خارجی در فرآیند جنگ‌های داخلی گروهی عمل می‌کنند، خصوصاً اگر نیروهای غیرمسلمان درگیر جنگ باشند. همه مبارزان نهایتاً تروریست

نمی‌شوند بلکه بعضی وقتها جنگ داخلی مجرای است برای پیوستن افراد به گروه-هایی مثل القاعده. (Hegghammer, 2010: 53-94) یکی از دلایل این امر آن است که در این جنگ‌ها، گروه‌ها و افراد شبکه‌ها را گسترش می‌دهند و تاکتیک‌هایی را از دیگران فرا می‌گیرند. (Horowitz, 2010: 68)

غالبا" مردم کشور همسایه به واسطه گسترش جنگ داخلی در کشور مجاور تا حد زیادی بسیج و تحریک می‌شوند، خصوصا" اگر آنها اشتراکات مذهبی، قومی یا قبیله‌ای با مردم آسیب دیده داشته باشند. این امکان وجود دارد که جنگ داخلی گروه‌هایی را در دولت‌های همسایه در راستای تغییر ترتیبات سیاست داخلی حتی به قیمت جنگ ترغیب نماید. برای مثال، عراق تجربه تظاهرات و اعتراضاتی را که در راستای آن شیعیان مخالف در بحرین توسط سعودی‌ها سرکوب می‌شوند را از سر گذرانده است، با وجودی که مقیاس خشونت به حدی نبوده که بتوان آن را یک جنگ داخلی به شمار آورد.

مهم‌ترین آموزه جدایی طلبی تسری بخشی آن است. بسیاری از جنگ‌های داخلی در شرایطی شکل می‌گیرد که در کشوری تمایلات استقلال طلبی وجود دارد. به موازات آن گروه‌های متخاصم دیگری وجود دارند که گرایش‌های استقلال طلبانه را به عنوان عامل افزایش مشکلات تلقی می‌کنند. اگر گروه استقلال طلب به درجه‌ای از موفقیت نایل شود، پروسه موفقیت گروه‌های استقلال طلب دیگر کشورها (که یا درگیر جنگ داخلی اند یا در همسایگی کشور درگیر قرار دارند) نیز عینا" تکرار می‌شود (Walter, 2006: 105-36).

جدایی طلبی اسلوونی ابتدا از جنگ داخلی یوگسلاوی شروع شد و این امر کرواتها را به بیان و اظهار استقلال طلبی ترغیب نمود. این امر در الگو دهی به بوسنی بسیار موثر بود و بعدها ناسیونالیست‌های آلبانی تبار کوزوو نیز همین الگو را دنبال نمودند که نهایتا منجر به جنبش جدایی طلبی در میان آلبانی‌های مقدونیه شد. در اوج جنگ داخلی عراق، نگرانی همسایگان عراق از توسعه و ترویج عقاید جدایی طلبانه در بین گروه‌های عراق و گسترش آن به جمعیت کردهای همسایه بود (Riedel,

4) 2015: Cordesman. مشکلاتی که به واسطه اشکال بهتری به وجود می‌آید - و حکومت را در کشوری که به واسطه جنگ از میان رفته است را تضعیف می‌کند - غالباً "منجر به دخالت دولت‌های همسایه می‌شود. در بسیاری از موارد، چنین مداخلاتی در راستای متوقف سازی تروریسم صورت می‌گیرد، همانند اقداماتی که اسرائیل مکرراً در لبنان انجام داد؛ در موارد دیگر مداخلات به منظور متوقف کردن جریان مهاجرت‌هاست مثل اقداماتی که اروپائیان در یوگسلاوی صورت دادند؛ و در موارد دیگر مداخلات ابزاری است در جهت خاتمه دادن (یا واکنش نشان دادن) به تندروی جمعیت مثل آنچه که سوریه در جنگ داخلی لبنانی‌ها اعمال کرد. معمولاً این مداخلات شرایط نامناسبی را برای همه کشورهای درگیر ایجاد می‌کند. معمولاً گروه‌های محلی نمایندگان ضعیفی‌اند و غالباً "ناتوانند یا تمایلی به تحقق اهداف طرفدار نشان نمی‌دهند (7: Cordesman, 2015).

این امر منجر به کاربرد نیروهای نظامی دولت‌های مداخله‌گر می‌شود. در نتیجه، بسیاری از جنگ‌های داخلی به جنگ‌های منطقه‌ای می‌انجامد چرا که هنگامی که کشوری حمله می‌کند، کشورهای دیگر هم در راستای مقابله با کشور (مداخله‌گر) اقدام مشابهی را صورت می‌دهند، دردناک‌ترین نمونه این رویداد خشونت‌ی است که از جنگ داخلی رواندا به همسایه‌اش کنگو کشیده شده است و منجر به جنگ داخلی در آنجا گردید و موجب مداخله هفت همسایه کنگو گردید و به «جنگ داخلی آفریقا» تبدیل شد که در آن میلیون‌ها انسان کشته شدند (4: Riedel, 2015).

۲-۵. تأثیر بحران اجتماعی بر تحولات بین‌المللی

معمولاً دولت‌های همسایه و قدرت‌های بزرگ در راستای حل و فصل، جلوگیری (کنترل) یا کمک به پیروزی یک طرف در جنگ داخلی مداخله می‌کنند. گاهی اوقات، دولت‌های متعددی با برنامه‌های رقابتی یا متناقض مداخله می‌کنند. مداخله می‌تواند از قدرت حکومت در راستای توانمندسازی، جلوگیری و سرکوب مخالفت‌ها حمایت کند؛ مانند مداخله دولت سعودی در بحرین همچنین مداخله می‌تواند به مخالفان ضعیف کمک نماید تا از حملات دولت جان سالم به در برند و قابلیت‌های

خود را به طور فوق العاده‌ای افزایش دهند - مانند آنچه که در لیبی رخ داده است (Posen, 1996: 72-112). یکی از هدف‌های مشترک مداخله حمایت از پناهندگان است. به هر حال، بعضی اوقات کمک به پناهندگان و دیگر حمایت‌های بشردوستانه می‌تواند برای مبارزان امکان استفاده از اردوگاه‌های پناهندگی در جهت سازماندهی مجدد را فراهم نماید (Lischer, 2007: 79-109). نیروهای حافظ صلح خارجی می‌توانند طرفین درگیری را کنترل نمایند و گاهی اوقات نیروهای خود را در راستای پیشگیری از به مخاطره افتادن صلح به کار گیرند (Greenhill and Major, 2006: 35). به طور کلی، حضور نیروهای حافظ صلح از احتمال تکرار جنگ داخلی جلوگیری خواهد کرد. به علاوه، هنگامی که توافقی حاصل می‌شود، نیروهای خارجی می‌توانند به غیرنظامی کردن کمک نمایند و موانع را در راستای پایان جنگ داخلی از میان بردارند. همچنین می‌توانند کشور را در جهت پیشگیری از اقدامات تلافی جویانه اداره کنند تا حکومت بتواند در راستای ایجاد درجه‌ای از اعتبار و اعتماد تلاش نماید. (Fortna, 2004: 269). معمولاً مداخله موفقیت آمیز امری بلند مدت است، فرآیند اعتمادسازی و نهادسازی سال‌ها به طول می‌انجامد. البته بعید به نظر می‌رسد که دولت‌های مداخله‌گر به تعهدات خود عمل کنند و هزینه‌های سنگین مالی و انسانی را به عهده بگیرند مگر اینکه الزام منافع ملی آنان را ترغیب به این امر نماید. (Cordesman, 2015: 5).

۳-۵. نقش قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران منطقه‌ای

اقدامات مداخله‌گرانه آمریکا در بیشتر جنگ‌های داخلی کشورها با هدف حفاظت از منافع حیاتی ایالات متحده، تضمین منافع متحدان، تغییرات سیاسی و پیشگیری از حوادث بشردوستانه صورت می‌پذیرد. این اقدامات آسان نخواهد بود. وقتی که مردم ایالات متحده به طور فزاینده‌ای درگیر مشکلات سیاسی و اقتصادی خود هستند، در ارتباط با توانایی مداخله آمریکا در ماورای مرزهایش محدودیت‌هایی وجود دارد (Cordesman, 2015: 7).

به دلیل قدرت نظامی آمریکایی و توانایی به انجام رساندن اقدامات دیپلماتیک و لجستیکی که ملت‌های دیگر از آن بی‌بهره‌اند؛ هنوز تقاضاها برای مداخله‌گری این کشور ادامه دارد، البته یکی از مشکلات این است که منافع ایالات متحده در خاورمیانه یکپارچه و یکدست نیست. در برخی از مناطق، مثل الجزایر و یمن، ایالات متحده به لحاظ تاریخی نقش محدودی را ایفا کرده است. برخی از کشورها مثل عربستان سعودی برای منافع ایالات متحده نقش حیاتی دارند.

بنابراین توقف جنگ داخلی در بسیاری از کشورها می‌تواند برای تضمین منافع آمریکایی‌ها حائز اهمیت باشد، در صورتی که در ارتباط با دیگر کشورها، ممکن است که تمایل به خاتمه جنگ کاملاً^۴ به دلایل بشردوستانه باشد یا خواست عمومی در جهت این باشد که عقاید مخالفان به سادگی توسط حکومت‌های مستبد سرکوب نگردد. ظاهر مداخله در لیبی با هدف منافع دیگری دنبال شد، اما منافع حیاتی ایالات متحده مطرح نبود. کاخ سفید محدودیت‌های جدی را در حوزه درگیری آمریکایی‌ها وضع کرد (Cordesman, 2015: 4).

گرایش ایالات متحده برای مداخله به دلیل ماهیت طرفین درگیر در جنگ‌های داخلی خاورمیانه‌ای دشوارتر خواهد شد. یک سوال کلیدی برای ایالات متحده این خواهد بود که: با چه رژیم‌های مخالف است و از کدام مخالفت‌ها حمایت می‌کند؟ در همه جنگ‌های داخلی خاورمیانه، وسوسه براندازی گروه‌های برنده وجود خواهد داشت اما انجام چنین امری می‌تواند خیلی مصیبت بار باشد. ممکن است که دولت‌های دیگر مداخلاتشان را در راستای مقابله با اقدامات ایالات متحده افزایش دهند و نهایتاً با کمک به مخالفان ایالات متحده، نوعی خصومت را نسبت به منافع ایالات متحده رقم بزنند. (Cordesman, 2015: 8).

۴-۵. شکل‌بندی مذهبی و پراکندگی قومی در یمن

شیعیان زیدی عمدتاً^۵ در مناطق شمال و شمال شرق یمن ساکن هستند و شافعی مذهب‌ها عمدتاً^۶ در مناطق جنوبی و غرب سکونت دارند. به این ترتیب، یمن به دو بخش یمن سفلی که مذهب شافعی در آن رایج است و یمن علیا که اهالی آن پیرو

مذهب زیدیه هستند، از یکدیگر تفکیک می‌شوند. علاوه بر گروه‌های مذهبی یاد شده می‌توان برخی از پیروان فرقه اسماعیلیه، شیعیان ۱۲ امامی، مسیحیان، یهودیان و هندوها را در این کشور ملاحظه نمود. علت تجمع فرقه‌های مذهبی مختلف را باید در ویژگی‌های ژئوپلیتیکی و شکل بندی راهبردی یمن دانست. (Sharp, 2011: 4)

کشوری که در فضای اتصال ژئوپلیتیکی قرار می‌گیرد و قادر است تا از جنوب با خلیج عدن و از غرب با دریای سرخ ارتباط داشته باشد، طبیعی است که محل تردد گروه‌های مختلف مذهبی نیز قرار می‌گیرد. فرآیند تکامل تحولات تاریخی یمن با شکل بندی‌های ساختاری جنگ سرد پیوند یافته است. شاید علت رقابت قدرت‌های بزرگ در یمن را باید ویژگی‌های جغرافیایی و نقش ژئوپلیتیکی این کشور دانست. یمن تا قبل از سال ۱۹۹۰ میلادی دو کشور مجزا با نام‌های جمهوری عربی یمن (یمن شمالی) و جمهوری دموکراتیک یمن (یمن جنوبی) بود. این دو کشور تحت رهبری رژیم‌های کاملاً متفاوت ایدئولوژیک اداره می‌شدند (Riedel, 2015: 5).

ساختار نظام دو قطبی آثار خود را بر شکل بندی سیاسی و امنیتی یمن بجا گذاشت. هر یک از دو قدرت بزرگ جهانی توانستند حوزه‌های نفوذ خود را در مناطقی که از اهمیت ژئوپلیتیک برخوردار بود، سازماندهی نمایند. به همین دلیل است که در ساختار دو قطبی شاهد تقسیم کشورهای آلمان، کره و یمن به دو حوزه شمالی و جنوبی می‌باشیم. هر یک از دو حوزه جغرافیایی تحت تأثیر یکی از دو قدرت بزرگ جهانی قرار داشت. اگرچه مولفه‌های ساختاری می‌توانست نقش موثری در شکل بندی قدرت سیاسی یمن بجا گذارد، اما زیرساخت‌های فرهنگی، قومی و مذهبی یمن تا حد بسیار زیادی ثابت باقی ماند. چنین مولفه‌هایی را باید در زمره عوامل موثر در رقابت‌های سیاسی، هیجان‌های اجتماعی و جنگ‌های داخلی یمن دانست (Phillips, 2010: 142).

جمهوری عربی یمن، پس از سرنگونی سلسله زیدی محی‌الدین در ۱۹۶۲ تاسیس شد. این حکومت در قالب نظام‌های اقتدارگرای غیر نظامی و نظامی رنگ ناسیونالیستی به خود گرفت. ناسیونالیسم را باید یکی از مولفه‌های بنیادین تأثیرگذار

بر معادله قدرت سیاسی یمن در سال‌های جنگ سرد دانست. شکل بندی‌های مذهبی، پراکندگی‌های قومی و هویتی در یمن تأثیر چندانی بر جهت گیری سیاست خارجی بجا نگذاشت. قانون اساسی سال ۱۹۷۰ به خاطر نقش سنتی اسلام، شریعت را منبع تمام قانون گذاری ها اعلام کرد و در فرآیند قضایی نقش ویژه‌ای برای علما در نظر گرفته شد. (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۷۵)

این امر نشان می‌دهد که در جامعه سنتی یمن، مولفه‌های مذهبی از جایگاه ویژه‌ای در سازماندهی نظام اجتماعی، حقوقی و قانونی برخوردار است. در حالی که فرآیندهای سیاست خارجی در ساختار دوقطبی تحت تأثیر مولفه‌های تقسیم قدرت در نظام جهانی قرار داشت. در اواسط سال ۱۹۷۸ سرهنگ علی عبدالله صالح، ریاست جمهوری یمن جنوبی که تحت تأثیر اتحاد جماهیر شوروی بود را به عهده گرفت. ارتش و حزب کمونیست به عنوان زیربنای ساختار قدرت بوروکراتیک علی عبدالله صالح محسوب می‌شد. چنین فرآیندی تا زمان بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ساختار دوقطبی ادامه یافت (Cordesman, 2015: 5).

حکومت مارکسیستی علی عبدالله صالح بر خلاف یمن شمالی، میان اسلام و دولت تضاد ایجاد نمود. اندکی پس از استقلال یمن جنوبی در سال ۱۹۶۷، رژیم مارکسیست کنترل مساجد را به دست گرفت، اوقاف را ملی کرد و قانون غیرمذهبی را جانشین قانون و مولفه‌های شریعت در یمن کرد. در دهه ۱۹۷۰ حملات فیزیکی علیه روحانیون متوقف شد. نظام سیاسی علی عبدالله صالح که نیازمند حمایت گروه-های اجتماعی و سران قبایل بود، برای توجیه موقعیت خود برای مقابله با نشانه‌های سرمایه داری و نظام سنتی غرب گرا در منطقه، برخی از گروه‌ها و رهبران اسلامی را با خود منطبق ساخت. با این وجود، گروه‌های اسلامی هیچ گونه تمایلی برای حمایت از حکومت سوسیالیستی علی عبدالله صالح نشان نمی‌دادند. آنان صرفاً به دلیل مولفه‌های سیاسی، تسلط حکومت را مورد پذیرش قرار دادند (کمجیان، ۱۳۷۷: ۳۴۶).

در سال‌های بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، گروه‌های اسلامی از جایگاه بیشتری در نظام سیاسی و اجتماعی یمن برخوردار شدند. شکل بندی قدرت با تغییراتی روبرو گردید. در نهایت دو کشور در نوامبر سال ۱۹۹۰ به وحدت رسیدند و در ۲۲ می سال ۱۹۹۰ رسماً "تاسیس جمهوری یمن (متشکل از یمن شمالی و جنوبی) اعلام شد. علی عبدالله صالح، رئیس جمهور یمن جنوبی و علی سالم البیض رئیس جمهور یمن شمالی به ترتیب رئیس جمهور و معاون اول رئیس جمهور یمن متحده شدند. ساختار سیاسی جدید توانست به میزان بیشتری بر روند همکاری‌های سیاسی کشورهای منطقه از جمله عربستان اثر بجا گذارد. نیاز اقتصادی دولت جدید به منابع مالی عربستان، در زمره عوامل تأثیرگذار دولت سعودی بر ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یمن بعد از اتحاد مجدد گردید (Schmitz, 2011: 73).

نیروهای اجتماعی یمن اعتماد چندانی به علی عبدالله صالح نداشتند. در حالی که نامبرده از قدرت سازمانی و موقعیت ژئوپلیتیکی ویژه‌ای در نظام سیاسی یمن متحد برخوردار گردیده بود. علی عبدالله صالح روابط خود با عربستان سعودی را بازسازی نمود. زمینه‌های اجتماعی و ساختاری لازم برای اکتشاف و استخراج نفت از منابع یمن که در بخش جنوبی قرار داشت را فراهم آورد. الگوهای سیاسی علی عبدالله صالح با علی سالم البیض متفاوت بود. هر یک از آنان ادراک تمایز یافته‌ای نسبت به دیگری داشتند. به عبارت دیگر، فرآیندی در ساختار سیاسی یمن در حال شکل گیری بود که زمینه‌های لازم برای افزایش اقتدار علی عبدالله صالح و نزدیکی بیشتر وی به عربستان را فراهم می‌ساخت. عربستان از سال ۱۹۹۱ به بعد به عنوان اصلی‌ترین پشتیبان سیاسی و اقتصادی علی عبدالله صالح تلقی می‌شد. اگرچه چنین فرآیندی مورد پذیرش سالم البیض قرار نداشت، اما تلاش نامبرده برای تجزیه مجدد یمن به نتیجه موثری منجر نگردید. به عبارتی دیگر، تلاش تجزیه طلبانه شکست خورد (صادقی و احمدیان، ۱۳۸۹: ۲۶۷). اختلافات مذهبی، سیاسی و قومی بعد از تضادهای ایجاد شده بین رهبران سیاسی کشور ادامه یافت. با این حال همچنان تحریک‌های تجزیه طلبانه در جنوب این کشور تداوم یافته است و احساس تبعیض

فراگیر در میان مردم این منطقه به چشم می‌خورد. جنوبی‌ها احساس می‌کنند که از نظر قدرت و ثروت، حقشان ادا نمی‌شود. اوضاع اقتصادی بغرنج جنوب یمن و همچنین کنشگری نخبگان سیاسی این خطه مبنی بر گسست و تجزیه، پتانسیل جدایی طلبی بالایی را در این منطقه ایجاد کرده است. با توجه به چنین فرآیندی، گروه‌های مذهبی بویژه شیعیان زیدی و فاطمی از پتانسیل لازم برای مقاومت در برابر حکومت علی عبدالله صالح برخوردار گردیدند. نماد گروه‌های مذهبی را جنبش حوثی تشکیل می‌دهد (همیلتون و دیگران، ۱۳۸۷: ۶۶).

نتیجه‌گیری

دخالت عربستان سعودی به نمایندگی ۱۱ کشور محافظه‌کار منطقه‌ای، حمایت آمریکا، انگلیس و تل‌آویو از جنگ علیه مقاومت یمن گسترده و فراگیر بوده است. مقامات عربستان نگران گسترش موج تحرک شیعیان در محیط منطقه‌ای هستند. بیش از ۷ میلیون شیعه در عربستان زندگی می‌کنند که از شرایط اقتصادی مطلوبی برخوردار نیستند. در عصر بحران‌های هویتی امکان گسترش تضادهای امنیتی وجود دارد. سابقه تاریخی نقش‌آفرینی عربستان در یمن مزید بر علت بوده و زمینه‌های تشدید بحران را به وجود می‌آورد. واقعیت‌های کنش راهبردی انصارالله نشان می‌دهد که روندهای بیداری اسلامی تا حوزه دریای سرخ و دریای عرب گسترش یافته است. چنین وضعیتی از یک‌سو تحرک راهبردی و ژئوپلیتیکی ایران را منعکس می‌سازد و از سوی دیگر زمینه شکل‌گیری تهدیدات جدیدی را به وجود خواهد آورد. مقابله با تهدیدات تابعی از «الگوی تحرک منطقه‌ای» و «بازتولید مقاومت» در یمن می‌باشد. گسترش قابلیت راهبردی ایران، مخاطرات امنیتی را نیز به وجود می‌آورد. به همین دلیل است که به موازات گسترش جبهه مقاومت، ضرورت تحرک عملیاتی و امنیتی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. براساس چنین نگرشی، ایالات متحده و مقامات رژیم صهیونیستی تلاش دارند تا زمینه ایجاد چند بحران در آسیای جنوب غربی تا شرق مدیترانه را برای ایران به وجود آورند. بیان چنین رویکردی به مفهوم

آن است که نظریه پردازان راهبردی آمریکا از الگوی ایجاد چهار جنگ در محیط منطقه‌ای بهره گرفته و به این ترتیب، تلاش دارند تا قابلیت راهبردی، هویتی و تاکتیکی ایران را در وضعیت تجزیه قرار دهند. ضرورت‌های راهبردی ایجاد می‌کند که ایران نه تنها از تمرکز قدرت و سازماندهی قدرت در «نقطه ثقل راهبردی» بهره‌گیری کند، بلکه در فضای منطقه‌ای از الگوی مدیریت بحران و کنش‌گزینی در برابر بازیگران سازمان‌یافته بهره‌گیری نماید. تحقق چنین اهدافی در شرایطی حاصل می‌شود که «معادله قدرت» مبتنی بر «تحرک راهبردی» انجام گرفته و به این ترتیب، نشانه‌هایی از «ترازیابی راهبردی قدرت» (نیروی ترکیبی) در ارتباط با فضای بحران‌های منطقه‌ای از جمله یمن به وجود آید. اجرای چنین اهدافی از طریق سازوکارهای مبتنی بر «راهبرد نیروی لبه» استفاده شود. چنین راهبردی به منزله آن است که مقابله با تهدیدات می‌بایست از طریق «آرایش دفاعی قدرت»، «یمنی‌سازی مقاومت» و «دیپلماسی دفاعی» حاصل گردد.

نقش محوری در مقاومت یمن را گروه‌های شیعی حوثی به رهبری انصارالله تشکیل می‌دهند. از آنجایی که عربستان در زمره متحدین راهبردی آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه تلقی می‌شود، هرگونه کنش عملیاتی نیروهای نظامی عربستان همانند آنچه که در یمن اتفاق افتاد، تابعی از هماهنگ‌سازی‌های راهبردی با آمریکا محسوب می‌شود. حمایت از انصارالله زمینه مقاومت از درون را به وجود می‌آورد. ضرورت‌های راهبردی ایجاد می‌کند که به موازات «مقاومت از درون» زمینه برای «بازدارندگی در محیط منطقه‌ای» به وجود آید. تحرک دریایی نقش بازدارنده ایران را به موازات گسترش مقاومت از درون ارتقاء می‌دهد.

شیعیان حوثی و انصارالله در زمره شیعیان جهادی بوده که اعتقاد بر مبارزه در برابر ظلم دارند. در سال‌های دهه ۱۹۶۰ و در روند رقابت‌های سیاسی یمن، جمال عبدالناصر ۶۰ هزار نیروی نظامی وارد یمن کرد که نتیجه چندانی در روند رقابت‌های منطقه‌ای به وجود نیاورد. به همین دلیل است که عربستان در این مرحله تاریخی تلاش دارد تا از ۱۵۰ هزار نیروی نظامی برای مقابله با شیعیان حوثی و انصارالله در

یمن استفاده کند. در این شرایط، شکل‌بندی کنش راهبردی ایران در برابر کشورهای موثر در اتحادیه عرب و محیط امنیتی خاورمیانه را می‌توان به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

نقش‌یابی عربستان در بحران یمن ماهیت «ژئوپلیتیکی» و «هویتی» دارد. در دوران‌های تاریخی گذشته نیز عربستان از نقش موثر منطقه‌ای در کنترل تحولات یمن برخوردار بوده است. سعودی‌ها در راستای کنترل «استان ایثر» در دهه ۱۹۳۰ با یمن درگیر شده و از آن مقطع زمانی به بعد همواره تلاش دارد تا زمینه کنترل این منطقه را فراهم آورد. طبیعی است که بخشی از نقش‌یابی عربستان در این دوران تحت تأثیر ساختار دوقطبی کنترل شده است. در عصر جنبش‌های هویتی منطقه عربستان از انگیزه لازم برای تحرک امنیتی در روند تحولات یمن برخوردار خواهد بود.

گسترش جنگ در یمن نقش القاعده را افزایش خواهد داد. قدرت‌یابی القاعده مشکلات امنیتی بیشتری را برای عربستان و کشورهای غربی در محیط منطقه‌ای به وجود می‌آورد. القاعده در شرایط موجود از گسترش بحران در یمن استقبال به عمل آورده زیرا بار دیگر روابط اقتصادی و نظامی موثری با عربستان ایجاد خواهد کرد.

مقابله با بحران یمن از طریق سازوکارهای دفاع همه‌جانبه منطقه‌ای حاصل می‌گردد. تحقق این رویکرد مربوط به شرایطی است که زمینه برای بازتعریف آرایش دفاعی ایران به وجود آید. هم‌اکنون بخشی از نیروی دریایی ایران در حوزه دریای عرب و اقیانوس هند قرار دارد. جهت‌یابی این نیروها به سمت حوزه‌های جغرافیایی یمن می‌تواند نقش بازدارنده ایفا نماید. طبیعی است که در چنین شرایطی، یگان‌های ویژه نیروی دریایی نقش موثری برای مقابله با تهدیدهای ناشی از پیاده کردن نیروهای نظامی در منطقه ایفا خواهند کرد.

بحران یمن بیانگر این واقعیت است که ایران نیازمند نقش‌یابی راهبردی در منطقه می باشد. بهره‌گیری از سازوکارهای «کنش پیشگیرانه» می‌تواند زمینه‌های لازم برای گذار از «غافل‌گیری راهبردی» را به وجود آورد. تقویت ساختار دفاعی گروه‌های حوثی ماهیت راهبردی خواهد داشت. بنابراین چنین بازیگرانی می‌باید از ابزار و تجهیزات راهبردی نیز بهره‌مند شوند.

درگیرسازی مستقیم ایران در نبرد یمن چالش‌های زیادی برای گروه‌های هویتی در یمن به وجود می‌آورد. محور اصلی کنش راهبردی ایران باید معطوف به «جنگ کم‌شدت» و براساس نشانه‌های «جنگ نیابتی» سازماندهی شود.

- نقش‌یابی روسیه در تحولات یمن، زمینه مدیریت جهانی بحران را فراهم می‌سازد. اگرچه در چنین فرآیندی جایگاه ایران کاهش خواهد یافت، اما آسیب‌های امنیتی کمتری فراروی ایران خواهد بود. مهم‌ترین هدف ژئوپلیتیکی ایران آن است که زمینه برای تحرک دریایی ایران در حوزه دریای عرب و دریای سرخ به وجود آید.

حمایت ایران از ادبیات دبیر کل سازمان ملل درباره سازوکارهای دیپلماتیک برای مدیریت بحران می‌تواند معطوف به این موضوع باشد که «اقدامات پیش‌دستانه» عربستان، آسیب‌های امنیتی بیشتری برای نظم منطقه‌ای به وجود می‌آورد.

تصمیمات اتحادیه عرب در ۲۸ مارس ۲۰۱۵ زمینه‌های لازم برای تشدید بحران را نشان می‌دهد. نقش‌یابی ایران در فضای منطقه‌ای اگر ماهیت مستقیم داشته باشد، زمینه جنگ سرزمینی ایران و عربستان را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

روند تصاعد بحران در منطقه بیانگر آن است که در شرایط افزایش درگیری‌ها، امکان رویارویی نظامی وجود خواهد داشت. به همین

دلیل است که به موازات تقویت قدرت نیروهای مقاومت در یمن، ایران می‌تواند از سازوکارهای دیپلماتیک برای کنترل و کاهش نقش‌یابی عربستان و مصر در منطقه استفاده نماید. نقش‌یابی روسیه و چین در شورای امنیت سازمان ملل می‌تواند زمینه‌های کنترل بحران در یمن را به‌وجود آورد.

در دوران مذاکرات لوزان سوئیس درباره قابلیت هسته‌ای ایران، روند بحران یمن گسترش یافت. در چنین شرایطی، مقامات آمریکایی موضوعات منطقه‌ای با فعالیت راهبردی ایران در حوزه هسته‌ای را از یکدیگر متمایز نموده و تلاش کردند تا قابلیت هسته‌ای ایران به میزان قابل توجهی کاهش یابد. در این مذاکرات، مقامات آمریکایی صرفاً به اتخاذ مواضع گذرا اکتفا نموده و هیچ گونه زمینه‌ای برای تبادل نظر درباره موضوعات منطقه‌ای انجام نگرفت.

یمن بخشی از فضای ژئوپلیتیک راهبردی ایران در حوزه اقیانوس هند و دریای عرب محسوب می‌شود. تنگه باب‌المندب به لحاظ ژئوپلیتیکی از اهمیت راهبردی برخوردار بوده و در شرایط منازعه اگر کشوری بتواند بر چندین تنگه منطقه‌ای کنترل داشته باشد، موقعیت مناسب‌تری را در تراز یابی راهبردی قدرت به دست می‌آورد.

• روند تحولات یمن در شرایطی گسترش یافت که آمریکا و رژیم صهیونیستی از افزایش تعارض بین گروه‌ها و کشورهای اسلامی حمایت به عمل می‌آورند. از آنجایی که عربستان در زمره متحدان راهبردی آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه تلقی می‌شود، هرگونه کنش عملیاتی نیروهای نظامی عربستان همانند آنچه که در یمن اتفاق افتاد، تابعی از هماهنگ‌سازی‌های راهبردی با آمریکا محسوب می‌شود.

- آمریکا بر این امر واقف است که بحران یمن، زمینه تشدید بحران‌های منطقه‌ای را به‌وجود می‌آورد. درگیرسازی ایران در چندین جنگ منطقه‌ای منجر به تجزیه قدرت راهبردی ایران می‌شود. آمریکا در صدد

است تا جهان اسلام و گروه‌های اسلامی را در وضعیت گسست و رویارویی ایدئولوژیک قرار دهند. چنین فرآیندی، زمینه‌های گسترش بحران به حوزه‌های ژئوپلیتیکی را به وجود می‌آورد.

بحران یمن نشان داد که آمریکا از طریق عربستان مبادرت به گسترش «جنگ‌های نیابتی» در منطقه نموده است. اصلی‌ترین ویژگی جنگ‌های نیابتی را می‌توان تشدید بحران دانست. روندهای ایجادشده در بحران یمن، زمینه‌های اولیه برای رویارویی مستقیم بین کشورهای منطقه‌ای را به وجود می‌آورد. هرگاه بحران امنیتی در مناطق ژئوپلیتیکی گسترش بیشتری پیدا کند، چنین بحران‌هایی زمینه رویارویی بازیگرانی را ایجاد می‌کند که هر یک تلاش دارند تا بر معادله قدرت و سیاست منطقه‌ای تأثیر به جا گذارند.

منابع

الف - فارسی

- رمضانی، روح‌الله. (۱۳۸۰). "چارچوب تحلیلی بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- سجادپور، محمدکاظم. (۱۳۹۰). "تحلیل استراتژی آمریکا در یمن؛ وزن‌های ناهم‌سنگ"، همشهری دیپلماتیک، شماره ۴۸، شهریور.
- سلطانی‌فر، محمدحسین. (۱۳۸۶). "ریشه‌ها و تاریخچه اصول‌گرایی در مصر"، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- صادقی، حسین، احمدیان، حسن. (۱۳۸۹). "دگرگونی جایگاه منطقه‌ای یمن؛ امکانات و چالش‌ها"، فصلنامه راهبرد، شماره ۵۶، پاییز.
- کمجیان، هرایر. (۱۳۷۷). "جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب"، ترجمه حمید احمدی، انتشارات کیهان.

موسوی نژاد، سیدعلی. (۱۳۹۰). "شیعیان زیدی و تحولات یمن"، سخنرانی در مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.

نیاکویی، امیر (۱۳۹۱). "کالبدشکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب"، تهران: نشر میزان.
همیلتون، گری. جی.، کولینز، رندال و دیگران. (۱۳۸۷). "تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی"، ترجمه هاشم آفاجری، انتشارات کویر، چاپ دوم.

ب- انگلیسی

Altman, Jon. (2015). "Yemen's Misery", Washington DC: Center for Strategic and International Studies.

Bearcat, Sultan.(2015). "Saudi Arabia War in Yemen; The moral Questions", Washington DC: Brookings Institution.

Byman, Daniell., Pollack, Kenneth M.(2007). "Things Fall Apart: Containing the Spillover From an Iraqi Civil War", Brookings.

Cordesman, Anthony. (2015). "American, Saudi Arabia and the Strategic Importance of Yemen", Washington DC: Center for Strategic and International Studies.

Fearon, James D. (2005). "Primary Commodity Exports and Civil war", Journal of Conflict Resolution: , Vol. 49, No. 4, 483-507.

Fortan, Virginia. (2004). "Does Peace Keeping Keep Peace? International Intervention and Duration of Peace after Civil War", International Studies Quarterly, Vol. 48, 269-92.

Greenhill, Kelly., Solomon, Major.(2006). "The Perils of Profiling: Civil war Spoikrs and the Collapse of Inter National Peace Accords", International Security, vol. 31, 7-20.

Hegghammer, Thomas. (2010). "The Rise of Muslim Foreign Fighters", International Security, Vol. 35, No. 4, 53-94.

Horowitz, Michael. (2010). "Nonstate Actors and the Diffusion of Innovations: The Case of Suicide Terrorism" International Organization, Vol. 64.

Kassinoff, Laura. (February 2011). "Yemen, Awash in Guns, wary of Unrest", Christian Science Monitor.

Kaufmann, Chaim. (. 1996). "Possible and Impossible Solutions to Ethnic Civil wars", International Security, Vol. 20, 1356-75.

Kaufmann, Stuart. (. 2006). "Symbolic Politics of Rational Choice? Testing Theories of Extreme Ethnic Violence", International Security, Vol. 30, 45-86.

Lischer, Sarahr (2003)y "Collateral Damage: Humanitarian Assistance as a Cause of Conflict", International Security, Vol. 28.

- Phillips, Sarah. (2010). "What Comes Next In Yemen? Al-Qaeda, the Tribes and State – Building", Carnegie Endowment for International Peace.
- Phillips, Sarah. (2005). "Cracks In the Yemeni System", Middle East Report Online (www.merip.org)
- Pollack, Kenneth. (2015). "The Dangers of the Arab Intervention in Yemen", Washington DC: Brookings Institution.
- Posen, Barry. (1993). "The Security Dilemma and Ethnic Conflict", Survival, Vol. 35, 27-47.
- Posen, Barry R. (1996). "Military Response to Refugee Disasters" International Security, Vol. 21, 72-112.
- Schmitz, Charles. (2011). "Yemen's Tribal Showdown", Foreign Affairs.
- Sharp, Jeremy M (June 2011), "Yemen: Background and US Relations", Congressional Research Service (www.fas.org).
- Walter, Barbara. (2006), "Information, Uncertainty and the Decision to Secede", International Organization, Vol. 60, 105-36.